

رهایش یا حق تعیین سرنوشت-۸

تنوری ملیتی اتو باوئر

اتو باوئر^۱ همچون کانتوتسکی اتریشی و سوسیال دمکرات بود. او از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۴ معاون رهبر حزب سوسیال دمکرات اتریش و در دوران کوتاهی که سوسیال دمکرات‌های اتریش در حکومت سهیم بودند، چند ماهی وزیر امور خارجه بود.

اتو باوئر یکی از تنوریسین‌های برجسته جناح «مارکسیسم اتریشی»^۲ بود. او در رابطه با مشکلاتی که امپراتوری چند خلقی اتریش با آن مواجه بود، ۱۹۰۷ کتابی با عنوان «مسئله ملیت‌ها و سوسیال دمکراسی»^۳ انتشار داد. او در این کتاب برخلاف کانتوتسکی که زبان مادری را زیرساخت ملیت و تحقق زبان مشترک را شالوده ملت مدرن پنداشته بود، با اشاره به این نکته که انگلیسی‌ها و ایرلندی‌ها و یا صرب‌ها و کروآت‌ها با آن که دارای زبان مشترکند، اما خود را یک ملت نمی‌دانند، به این نتیجه رسید که نه فقط زبان مشترک، بلکه عوامل دیگری باید سبب پیدایش ملت شوند. او که خود یهودی‌تبار بود، در همین کتاب مدعی شد هر چند یهودان در سراسر جهان پراکنده‌اند و دارای زبان مشترکی نیستند، اما چون آموزش‌های دینی خود را به زبان عبری می‌آموزند، به «منش ویژه مشترکی» دست می‌یابند که فقط ملیت‌ها می‌توانند از آن برخوردار شوند.^۴ او همچنین بر این باور بود که عوامل مختلفی همچون وجود «جامعه طبیعی»^۵ می‌تواند سبب پیدایش «منش مشترک»^۶ بین افراد و اقوامی گردد که در حوزه جغرافیایی ویژه‌ای می‌زیند. «منش مشترک» در اندیشه باوئر یکی از عوامل تعیین‌کننده پیدایش ملیت و ملت بود.^۷ کانتوتسکی بر خلاف باوئر بر این باور بود که هر چند اسطوره‌های مشترک سبب پیوست افراد و اقوام مختلف به هم می‌شوند، اما اسطوره‌ها و سنت‌های مشترک می‌توانند در طول تاریخ در بین برخی از اقوام رنگ ببازند و جای خود را به عادات و سنت‌های نوئی دهند که با عادات و سنت‌های دیگر اقوامی که در محدوده «جامعه طبیعی» می‌زیند، توفیر داشته باشد. در چنین وضعیتی با تنوع عادات و آداب بین این افراد و اقوام روبه‌رو می‌شویم و بنابراین تنها عاملی که می‌تواند آن‌ها را به هم بپیوندد، فقط زبان مشترک خواهد بود.^۸

نزد باوئر ملت فرآورده آن «منش اجتماعی» است که از «سرنوشت مشترک»^۹ رونیده شده باشد، روندی که بنا بر باور او سبب پیدایش «جامعه فرهنگی»^{۱۰} خواهد گشت که فرآورده آن «انسان و جامعه متمدن» خواهد بود.^{۱۱} با این حال باوئر یادآور شد که طبقه کارگر بدون تحقق سوسیالیسم هیچ‌گاه نخواهد توانست به «جامعه فرهنگی ملی» دست یابد، زیرا خلق که در برگیرنده همه‌ی طبقات اجتماعی است، فقط در سوسیالیسم می‌تواند به «فرهنگ ملی» دست یابد که بازتاب دهنده خواست‌های مشترک همه طبقاتی است که در روند فروپاشی قرار دارند. بنا بر بینش باوئر خلق تازه پس از تحقق «فرهنگ ملی» می‌تواند به «ملت» بدل گردد.^{۱۲}

در اندیشه باوئر سوسیال دمکراسی برای تحقق این هدف باید از سیاست «تکامل ملی» پیروی کند، یعنی باید تمامی خلق را در «جامعه فرهنگی» سهیم سازد تا تمامی لایه‌های خلق بتوانند در آفرینش «فرهنگ ملی» نقشی واقعی داشته باشند، وگرنه پروژه «منش مشترک» که باید از سرشتی ملی برخوردار باشد، تحقق نخواهد یافت. او چنین سیاستی را سیاست «تکاملی» می‌نامد، زیرا با پیروی از آن نباید در پی حفاظت از منش‌های ویژه‌ای که در بطن تاریخ یک خلق به وجود آمده‌اند، بود و بلکه باید خواهان فراروی از آن شد تا بتوان روند تکاملی جامعه را با نیازهای زمانه منطبق ساخت.^{۱۳} با این حال او بر این باور بود که چنین تکاملی سبب نزدیکی منش‌های مشترک ملت‌های مختلف نخواهد شد و بلکه هر ملتی همچنان خصیصه‌های ویژه خود را حفظ خواهد کرد.^{۱۴} در باور باوئر هنگامی که فردیت کسانی که در یک «جامعه طبیعی» می‌زیند و توانسته‌اند در هم‌پاری با هم تمدن و فرهنگ مشترکی پدید آورند، این هویت خصلتی اجتماعی می‌یابد و هرگاه آن افراد خود را هم‌سرنوشت بدانند، در آن صورت ملت پدیدار می‌گردد.^{۱۵}

در عین حال باوئر کوشید میان «ملت» و «سوسیالیسم» رابطه‌ای دیالکتیکی برقرار سازد. به باور او «سوسیالیسم چیز دیگری نیست جز کشاندن تمامی خلق به جامعه فرهنگی ملی، دستیابی ملت به خودخواستگی کامل

و تمایز فزاینده معنویت ملت‌ها از هم»^{۱۶} او در عین حال مدعی بود که با تحقق «سوسیالیسم دموکراتیک تمامی مردم می‌توانند جذب جامعه فرهنگی ملی گردند»^{۱۷} به عبارت دیگر، با تحقق سوسیالیسم ملت می‌تواند خودگردانی و خودخواستگی خود را بر روند تکامل فرهنگی جامعه گسترش دهد.

بررسی این جنبه از تنوری ملیت باوئر نشان می‌دهد که میان اندیشه او و کائوتسکی توفیر زیادی وجود دارد. نخست آن که باوئر از «دستیابی ملت به خودخواستگی کامل» سخن می‌گوید. در اندیشه باوئر «خودخواستگی کامل» زمانی متحقق خواهد شد که تنظیم زندگی اقتصادی جامعه به عملی آگاه بدل گردد، عملی که بر «منش ملی» تأثیر می‌نهد و موجب می‌شود تا جامعه به مضمون «منش ملی» خویش آگاه گردد و در جهت دگرگونی آن بکوشد تا بتواند تاریخ آینده خویش را بسازد.^{۱۸} به این ترتیب باوئر میان سوسیالیسم و ملت ارتباطی ضروری برقرار کرد، زیرا هم ملت و هم سوسیالیسم پدیده‌هایی مدرن هستند که با پیدایش شیوه تولید سرمایه‌داری یا به‌عرصه تاریخ نهاده‌اند. اما همه‌ی چیزهای مدرن ضرورتاً نیاید به هم پیوسته و در ارتباط با هم باشند. با پیدایش ملت، مردمی که دارای هویت‌های محلی و بومی بودند، باید هویتی مشترک می‌یافتند. دولت پدیده‌ای است برای رشد سرمایه‌داری با هدف تحقق بازار ملی. سوسیالیسم به‌وارونه آن، پدیده‌ای است که دوران فروپاشی شیوه تولید سرمایه‌داری را برمی‌نماید و می‌خواهد مناسباتی فراسوی سرمایه‌داری را متحقق سازد. یکی در آغاز و دیگری در پایان روند شیوه تولید سرمایه‌داری پدید می‌آیند و به‌همین دلیل کارکردشان از هم متفاوت خواهد بود.

بنا بر آموزش‌های «مانیفست» طبقه کارگر هر کشوری با به‌دست آوردن قدرت سیاسی می‌تواند تفاوت خلق و ملت را از میان بردارد و با یکی ساختن این دو پدیده خود را «به صورت ملت درآورد»^{۱۹} دیگر آن که ملت بدون در اختیار داشتن نهادهای اجتماعی تعیین‌کننده همچون دولت، نمی‌تواند گام عملی مهمی در جهت تحقق سوسیالیسم بردارد. در آن دوران سوسیالیسم دموکرات‌ها همچون مارکس و انگلس می‌پنداشتند که پرولتاریا با کسب قدرت سیاسی می‌تواند با ایجاد صنایع دولتی و رقابت این صنایع با صنایع خصوصی زمینه را برای از بین رفتن مالکیت شخصی هموار سازد، زیرا هنوز این پندار وجود داشت که صنایع دولتی می‌توانند کالاهای خود را با کیفیتی بهتر و ارزان‌تر تولید کنند. تجربه «سوسیالیسم واقعاً موجود» آشکار ساخت که بوروکراسی دولتی از استعداد هدایت صنایع مدرن برخوردار نیست و حتی تجربه‌های سندیکاها در کشورهای پیش‌رفته سرمایه‌داری در حوزه بانکداری و تولید مسکن ارزان برای کارگران، همه جا با شکست روبه‌رو شده است، زیرا این نهادها باید بنا بر قانون ارزش سرمایه فعالیت می‌کردند. فراتر از آن، تا زمانی که تولید ملی به بازار جهانی وابسته باشد، دولت سوسیالیستی در یک کشور مجبور است تولید خود را با مکانیسم و نیازهای بازار جهانی منطبق سازد و در نتیجه گام نهادن در جهت سوسیالیسم برای چنین دولتی بسیار دشوار خواهد بود. کائوتسکی در اثر خود «رهائی ملت‌ها» نشان داد که در جنگ جهانی یکم دولت‌هایی که از نقطه‌نظر اقتصادی به هم وابسته بوده‌اند، با هم در یک جبهه جنگ قرار داشتند.^{۲۰} فراتر از آن، کائوتسکی در همین اثر خود به این نکته بسیار مهم اشاره کرد که با پیدایش بازار جهانی، نه فقط مبارزه طبقاتی، بلکه همچنین سازمان‌دهی تولید سوسیالیستی فقط هنگامی به پیروزی دست خواهند یافت که خصلت محلی و ملی خود را از دست دهند و در عوض به پدیده‌ای با خصلتی جهانی بدل گردند. به باور او تحقق چنین پروژه‌ای «کار آگاهانه جامعه‌ای سازمان‌یافته» از دولت‌های متحد جهانی است که دارای تمدن و فرهنگ پیش‌رفته‌اند و «نه دولتی منزوی تا چه رسد به ملیتی منزوی»^{۲۱} اگر از این منظر به روند تحقق سوسیالیسم نگاه کنیم، در آن صورت باید بپذیریم که پروژه سوسیالیسم به‌خاطر سرشت جهانی‌اش در تضاد آشکار با حاکمیت ملی یک دولت و همچنین پروژه «خودخواستگی کامل ملت‌ها» قرار دارد، یعنی سوسیالیسم می‌تواند پس از نابودی دولت ملی و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها کار خود را آغاز کند.

به باور کائوتسکی و باوئر سوسیالیست‌ها باید تا زمانی که پروژه سوسیالیسم تحقق نیافته است، در جهت تحقق حق خودخواستگی خلق‌ها و یا ملیت‌هایی که از چنین حقی محرومند، مبارزه کنند، زیرا در دموکراسی نه فقط همه افراد، بلکه همچنین همه خلق‌ها و ملیت‌ها و ملت‌ها باید از حقوقی برابر برخوردار باشند. فقط زمانی که همه‌ی افراد و خلق‌ها و ملیت‌های جهان از چنین حقی برخوردار شوند، بشریت می‌تواند به برابر حقوقی بین‌المللی دست یابد و این خود گامی است در جهت تحقق سوسیالیسم به مثابه پروژه‌ای جهانی.

نکته دیگری که باوئر به آن اشاره می‌کند آن است که دموکراسی و سوسیالیسم سبب افزایش توفیرهای فرهنگی میان خلق‌ها و ملیت‌ها می‌شود.^{۲۲} در رابطه با این تز از یک‌سو می‌توان گفت که با گسترش مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در جهان به تدریج به تعداد کشورهای جهانی که دارای ساختار دموکراسی هستند، بسیار افزوده شده است، هر

چند در بسیاری از کشورهای عقب‌مانده دموکراسی هنوز از ژرفا برخوردار نیست و همچون نهالی جوان ساقه‌اش می‌تواند در برابر بادهای حوادث بشکند و ریشه‌اش بخشکد. از سوی دیگر هر اندازه به مرادده بازرگانی، فرهنگی و اطلاعاتی میان ملت‌ها افزوده شود، بسیاری از توفیرها میان خلق‌ها و ملیت‌ها از میان برداشته می‌شود. امروز که تولید سرمایه‌داری بازار جهانی را در زیر سیطره خود دارد، همه جا می‌توان کالاهای مصرفی و فرهنگی مشابه‌ای را خرید و فروخت. فیلم‌های هالیوود در بیش‌تر کشورهای جهان تماشاکننده دارد و به‌همین گونه مردان و زنان کشورهای مختلف جهان با تمامی توفیرهای فرهنگی خویش شلوار لی^{۲۳} به پا می‌کنند. همچنین ترکیب و قیافه شهرهای جهان تقریباً شبیه هم شده است و چنین شهرهایی فقط با حفظ بناهای تاریخی خویش می‌توانند هویت گذشته و حال خود را حفظ کنند. اصفهان بدون آثار باستانی‌اش شبیه دیگر شهرهای ایران است که طی سال‌های اخیر از روستایی کوچک به شهری بزرگ و یا به کلان‌شهری بدل شده‌اند، چرا که شهر و ساختمان‌سازی بنا بر استانداردهای جهانی که نتیجه پیشرفت دانش جهانی است، انجام می‌گیرند. شبیه آسمان‌خراش‌های دوبی را می‌توان در چین، مسکو، مالزی و حتی لندن نیز یافت. همچنین مواد ساختمانی نیز امروزه به کالاهایی جهانی بدل شده‌اند. به همین گونه است سیستم آموزش و پرورش، وسائل ارتباط جمعی، وسائل نقلیه و بسیاری دیگر از ابزارها و نهادهای زندگی فردی و اجتماعی. هر چند جهان همچنان به کشورهای غنی و فقیر تقسیم شده است به گونه‌ای که در کشورهایی چون لوکزامبورگ و قطر میانگین درآمد سرانه برابر با ۱۰۶ هزار دلار در سال است و در عوض در کشورهایی چون بروندی و جمهوری دموکراتیک کنگو مردم باید با درآمد میانگینی برابر با ۲۴۰ دلار در سال بزیزند، با این حال تفاوت‌های فرهنگی و مصرفی میان خلق‌های جهان نسبت به صد سال پیش بسیار کمتر گشته است، یعنی سویه حرکت جهان در جهت کاهش توفیرهای فرهنگی میان خلق‌ها و ملت‌ها است و نه برعکس. پس، هنگامی که در روند مناسبات سرمایه‌داری از تفاوت‌های فرهنگی خلق‌ها و ملت‌ها کاسته می‌شود، چگونه می‌توان به این نتیجه رسید که در سوسیالیسم به این گونه توفیرها افزوده خواهد شد؟

شعار «پرولتاریای جهان متحد شوید» پس از انتشار «مانیفست» به شعار سوسیالیست‌های جهان بدل گشت. پس هرگاه روند انکشاف جهان به گونه‌ای باشد که به دامنه توفیرهای فرهنگی میان خلق‌ها و ملت‌های جهان افزوده شود، زمینه برای چنین اتحادی ناممکن خواهد شد، زیرا در دوران سرمایه‌داری به‌جای آن که مبارزه طبقاتی از شکوفایی برخوردار گردد، هر خلقی و هر ملتی خود را در پیله ویژگی‌های فرهنگی خویش پنهان خواهد ساخت و یا آن که ارزش‌های فرهنگی خود را به‌مثابه بهترین و والاترین ارزش‌ها و معیارهای زندگی بشری خواهد پنداشت. در حال حاضر شاهد چنین تلاش‌هایی از سوی برخی محافل سرمایه‌داری هستیم که سامونل هانتینگتن یکی از نمونه‌های برجسته آن بود. او در کتاب «جنگ فرهنگ‌ها»^{۲۴} تئوری تضادهای فرهنگی میان خلق‌های جهان را جانشین تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی و تضاد آنتاگونیستی میان اردوگاه سرمایه‌داری و «سوسیالیسم واقعاً موجود» ساخت. بنا بر باور او با فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود»، هر چند تاریخ جهانی به پایان خود نرسیده است، اما تضاد میان حوزه‌های فرهنگ جهانی به تضاد عمده جهان بدل شده است و این تضاد سرنوشت آینده بشریت را تعیین خواهد کرد. او در این کتاب جهان را به چند اردوگاه فرهنگی تقسیم کرد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از حوزه‌های فرهنگی-تمدنی مسیحی-یهودی، اسلامی، چینی و هندوئی. او مدعی شد که سلطه اقتصادی غرب به سلطه فرهنگی غرب وابسته است و هرگاه غرب سلطه فرهنگی خود بر جهان را از دست دهد، در آن صورت سلطه اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را نیز به خطر خواهد انداخت. هر چند بسیاری از مردان سیاسی غرب تئوری هانتینگتن را نفی می‌کنند، اما هم‌زمان ارزش‌های اخلاقی-دینی مسیحی-یهودی را که بخشی از آن در خدمت استثمار سرمایه قرار دارد، به‌مثابه ارزش‌های «جهان‌شمول» به مردمی که در دیگر حوزه‌های فرهنگی جهان می‌زیزند، عرضه می‌کنند و از آن‌ها می‌خواهند زندگی خود را با نفی ارزش‌های بومی-تاریخی خویش بر اساس ارزش‌های وارداتی از غرب سازمان‌دهی کنند. برای نمونه خانم انگلیکا مرکل^{۲۵}، صدراعظم آلمان و برخی دیگر از رهبران سیاسی اتحادیه اروپا مخالف عضویت ترکیه به این اتحادیه‌اند، زیرا در آن صورت گویا سیستم ارزشی حاکم در اتحادیه اروپا به‌خاطر اسلامی بودن فرهنگ و تمدن مردم ترکیه دچار بحران خواهد شد.

تفاوت دیگری نیز میان اندیشه‌های کانتوسکی و باوئر وجود دارد. نزد کانتوسکی زبان مشترک شالوده ملیت را تشکیل می‌دهد، در حالی که در باور باوئر ملیت از «سرنوشت مشترک» ناشی می‌شود که در عین حال منشاء پیدایش منش و فرهنگ جمعی نیز می‌گردد. باوئر در عین حال می‌پندارد که در جامعه طبقاتی، هر طبقه‌ای دارای ویژگی‌های خویش است که او را از طبقات دیگر جامعه جدا می‌سازد.^{۲۶} بنابراین در باور او از یک‌سو طبقات متضاد یک جامعه با هم دارای «سرنوشت مشترک» هستند و از سوی دیگر هر یک از طبقات آن جامعه چون از ویژگی‌هایی برخوردار

است، پس با دیگر طبقات همان جامعه دارای وجوه مشترک نیست و نمی‌تواند با آن‌ها دارای «سرنوشت مشترک» باشد. کائوتسکی با برجسته ساختن این تضاد در اندیشه باوئر نشان داد که فقط آن‌چه می‌تواند منشأ ملیت باشد، فقط زبان مشترک است که همه طبقات یک ملیت به آن سخن می‌گویند، یعنی زبان همه افراد، گروه‌ها، اقشار و طبقات یک ملیت را به هم می‌پیوندد و آن‌ها را به یک پیکر بدل می‌سازد. باوئر بر این باور بود که مراوده اجتماعی میان اقشار و طبقات مختلف سبب پیدایش «سرنوشت مشترک» می‌گردد و کائوتسکی یادآور شد که مراوده طبقاتی مراوده‌ای دشمنانه است، زیرا هنگامی که یک طبقه در پی استثمار طبقه دیگری است، پس چگونه می‌تواند از درون چنین مراوده‌ای «سرنوشت مشترک» بروید؟^{۲۷}

بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که در کنار زبان مشترک، فقط وضعیتی که همه‌ی طبقات یک جامعه در آن قرار دارند، می‌تواند بر مردم تأثیر مشترک نهد. هوای گرم جنوب ایران سبب شده است تا میان مردمی که در این بخش از ایران می‌زیند، هر چند که دارای زبان‌های گوناگونی‌اند و هر چند که به طبقات مختلف جامعه تعلق دارند، اما آداب و رفتار مشترکی به‌وجود آید و همین گونه است در شمال ایران. هوای بارانی و سرد آن سرزمین‌ها موجب آداب و رفتار متناسب با آن آب و هوا در این مناطق گشته است. بنابراین، «سرنوشت مشترک» فقط هنگامی می‌تواند پدید آید که مردمی که به طبقات مختلف یک ملیت تعلق دارند، خود را در وضعیت مشابه‌ای بیابند. هنگامی که به سرزمینی حمله نظامی می‌شود، به‌شرطی که همه طبقات متعلق به آن جامعه خود را در خطر ببینند، با هم خواهند کوشید از اشغال سرزمین مشترک خویش جلوگیری کنند. در چنین هنگامی مردم آن سرزمین دارای «سرنوشت مشترک» خواهند بود. اما در مواردی در تاریخ هم دیده شده است که در هنگام حمله ارتش بیگانه‌ای به یک سرزمین، بخشی از آن جامعه و به ویژه روستائیان زحمتکش و تحت استثمار از شرکت در جنگ دفاعی خودداری کردند، زیرا می‌پنداشتند با دگرگونی حاکمیت موجود می‌توانند از وضعیت بد خویش رها شوند. روشن است که در چنین وضعیتی طبقات متعلق به یک ملیت با هم دارای «سرنوشت مشترک» نخواهند بود. بنا براین می‌توان نتیجه گرفت «آن‌جا که تمامی یک ملت تحت شرایط مشابه‌ای زندگی کند، در آن‌صورت نوعی منش ملی را انکشاف خواهد داد.»^{۲۸}

عامل دیگری را که باوئر در رابطه با پیدایش هویت یک ملیت مورد توجه قرار داد، عامل «فرهنگ ملی» است. در اندیشه باوئر «فرهنگ ملی» فقط فرهنگی را که توسط یک خلق به‌وجود آمده است، در بر نمی‌گیرد و بلکه از آن فراتر می‌رود. بنا بر باوئر او فرهنگ هر ملیتی از دو بخش تشکیل می‌شود. بخشی که خود آن ملیت آن را به‌وجود آورده است. این بخش بنا بر بررسی باوئر بخش کوچکی از فرهنگ هر ملیت را تشکیل می‌دهد. بخش دیگر از فرهنگ هر ملیت از عناصری تشکیل شده است که آن‌ها را می‌توان در فرهنگ هر ملیت دیگری نیز یافت، یعنی هر ملیتی بخشی از فرهنگ خود را از فرهنگ‌های دیگر اقتباس کرده و آن عناصر را با نیازهای خود منطبق ساخته و به آن داده‌های فرهنگی چهره ملی داده است. بنابراین فرهنگ هر ملیتی دارای نهادها و عناصر بسیار مشترک با فرهنگ دیگر خلق‌ها و ملیت‌ها است. باوئر در بررسی‌های خود این بخش از فرهنگ ملی را «دریافت ملی»^{۲۹} نامید. البته پژوهش‌گران کنونی بر این باورند که فرهنگ ملی فقط نزد ملت‌هایی که از نظر تعداد بسیار اندک‌اند و در منطقه کوچکی می‌زیند، می‌تواند به «دریافت ملی» بدل گردد، وگرنه دولت‌هایی که دارای سرزمین‌های پهناورند و در آن‌ها چندین خلق و ملیت می‌زیند، هر یک از این خلق‌ها و ملیت‌ها «دریافت ملیتی» خود را به‌وجود می‌آورد و از مراوده آن‌ها در سپهر دولت «دریافت ملی» مشترک می‌تواند به‌وجود آید و حتی به «منش ملی» بدل گردد که شباهت اندکی با «دریافت ملیتی» خواهد داشت.

چکیده آن که تنوری باوئر مبنی بر این که رشد بازار جهانی و حرکت جامعه جهانی به‌سوی سوسیالیسم می‌تواند سبب افزایش توفیرهای فرهنگی میان ملیت‌ها گردد، نظری نادرست است، زیرا هم اکنون می‌توان دید که چگونه با گسترش انفجارگونه جامعه اطلاعاتی، فرهنگ‌های ملی و شیوه زندگی ملیت‌های مختلف جهان شبیه هم می‌گردند و رنگ ملی خود را از دست می‌دهند و هیبتی فراملی می‌یابند.

ادامه دارد

مارس ۲۰۱۳

¹ Otto Bauer

² Austromarxismus

³ Bauer, Otto: „**Die Nationalitätenfrage und die Sozialdemokratie**“, Wien 1907, Verlag Ignaz Brand

⁴ Ebenda, Seiten 318-332

⁵ Natural Community/ Naturgemeinschaft

⁶ Character Community/ Charaktergemeinschaft

⁷ Bauer, Otto: „**Die Nationalitätenfrage und die Sozialdemokratie**“, Seite 3

⁸ Kautsky, Karl: "**Die Befreiung der Nationen**", Dietz-Verlag, Stuttgart, 1917, Seite 32

⁹ Common destiny/ Schicksalgemeinschaft

¹⁰ cultural Community/ Kulturgemeinschaft

¹¹ Ebenda, Seiten 98- 99

¹² Ebenda, Seite 150

¹³ Ebenda, Seite 146

¹⁴ Ebenda, Seite 89

¹⁵ Ebenda, Seite 94

¹⁶ Ebenda, Seite 94

¹⁷ Ebenda, Seite 88

¹⁸ Ebenda, Seite 91

^{۱۹} مارکس، کارل؛ انگلس، فریدریش: "مانیفست حزب کمونیست: به فارسی، چاپ پکن، ۱۹۷۲، صفحه ۶۴

²⁰ Kautsky, Karl: "**Die Befreiung der Nationen**", Dietz-Verlag, Stuttgart, 1917, Seite 34

²¹ Ebenda, Seite 34

²² Bauer, Otto: „**Die Nationalitätenfrage und die Sozialdemokratie**“, Seite 92

²³ Lee Jeans

²⁴ Huntington, samuel P.: „**Kampf der Kulturen**“, Europaverlag, Wien, 1997

²⁵ Angelika Merkel

²⁶ Bauer, Otto: „**Die Nationalitätenfrage und die Sozialdemokratie**“, Seite 113

²⁷ Kautsky, Karl: "**Die Befreiung der Nationen**", Dietz-Verlag, Stuttgart, 1917, Seite 39

²⁸ Ebenda, Seite 39

²⁹ National apperception/ Nationale Apperzeption

³⁰ Bauer, Otto: „**Die Nationalitätenfrage und die Sozialdemokratie**“, Seite 137